سیف اسفرنگی و اثرپذیری وی از خاقانی

علی اصغر باباصفری دانشیار دانشگاه اصفهان گلیر نصری*

چکیده

سیف الدین اسفرنگی _ شاعر پارسی گوی کم شناخته _ به اقرب احتمالات در سدهٔ ششم هجری دیده بر جهان گشود. زادگاه او به گواهی نامش و اتفاق تذکره نویسان اسفرنگ یا اسفره از توابع سمرقند است و از این نگاه دیوان او در بررسی زبان حوزهٔ فرارود (= ماوراءالنهر) پایگاه و جایگاهی ویژه دارد.

سیف در صناعت شاعری به بسیاری از پیشینیان و همروزگارانِ خود چشم داشته و قصاید آنان را نمونه قرار داده و استقبال کرده است؛ از خیلِ منظورانِ او می تـوان بـه مسعودسعد، امیرمعزّی، عثمان مختاری، عمعق بخاری، سنایی، انوری، مجیـر بیلقـانی، خاقانی و ظهیر فاریابی اشاره کرد که از این میان اقبال او به شعر خاقانی نظرگیرتـر و از لونی دیگر است.

در این مقاله شماری از همانندیهای واژگانی و معنایی میان ابیات سیف اسفرنگی و خاقانی را به دست داده ایم؛ این همانندیها می تواند نشان از آن داشته باشد که سیف دیوان خاقانی را از نظر گذرانده است.

کلیدواژهها: سیف اسفرنگی، خاقانی، همانندیهای لفظی و معنایی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۲/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۶/۱

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، س ۱۷، شماره ۶۶، زمستان ۱۳۸۸

^{*} دانشجوی د کتری دانشگاه اصفهان golpar.nasri@gmail.com

مقدمه

سیف اسفرنگی، چنان که از نامش برمی آید، از مردم ماوراءالنهر بود؛ تاریخ تولد این سراینده به درستی روشن نیست و تذکرهنویسان و تاریخ پژوهان، در باب زمان ولادت او همداستان نیستند؛ زبیدهٔ صدیقی، جامع دفتر اشعار سیف، به دلالت بیتی از دیوان، سال ۵۸۱ را برای تولد او پذیرفته، اما چنان که استاد ذبیحالله صفا نوشته است، آن تاریخ را در بیت منظور، ۵۷۱ نیز می توان خواند. جدا از آن، قصیدهٔ مشتمل بر بیت بنابر قول مصحح در هامش صفحهٔ 320 در پنج نسخه از نسخ نه گانهای که او دستیاب کرده است، وجود ندارد. بیت مورد بحث این است:

مرا مادر پس از تـــاریخ هجــرت به سال پانصد و هشتاد و یــک زاد (اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۵٤٤)

زبدهٔ آنچه اکثرِ تذکره نویسان دربارهٔ زندگی او نگاشته اند، چنین است: مولانا سیف الدین، مردی طالب علم و اهل فضل بود؛ در زمان ایل ارسلان خوارزمشاه از بخارا به خوارزم آمد و از ستایش گران سلطان محمد بن تکش (ملقب به سنجرِ ثانی) شد و قصاید نیکو در مدح او سرود. سیف از خاقانی تتبع می کرد و در شاعری طرزی اوسط داشت (برای اطلاع از برخی گفته های تذکره نویسان ر.ک. دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۲: داشت (برای ملکشاه حسین، ۱۳۸۸: ۱۳۷۷؛ امین احمد رازی، بی تا: ۳/ ۶۵۹– ۵۵۵؛ آذر بیگدلی، ۱۳۷۸: ۳۰۹– ۳۱۰؛ شیرعلی خان لودی، ۱۳۷۷: ۳۵۰ رحم علی خان ایمان، بیگدلی، ۱۳۷۸: ۳۰۹؛ صدیق حسن خان، ۱۳۸۸: ۳۵۵؛ هدایت، ۱۳۳۹؛ ۲۰۹۰.

شاید بتوان تاریخ شمار زندگی سیف را به قرینهٔ نام ممدوحانی که در دیوان از آنان سخن رفته و غالباً در عناوین قصاید ذکر شده است تدوین کرد، اما آن هم کار آسانی نیست؛ مثلاً عناوین شماری از قصاید در دیوان نشان می دهد که شاعر آنها را در مدح «سیف الدین باخرزی» انشاد کرده است؛ از جملهٔ آنها، یک قصیده چنین آغاز می شود: ای ز جلال تو جاه مسند و دین را خاک درت کحل دیده روی زمین را

در اثنای قصیده میخوانیم:

آینهٔ عقل بس معاینه بین را چرخ چو بنهاد خشت بازپسین را کنگرهٔ ارتفاع طالع ایسن را (اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۷۷)

صورت اخلاص خاندان تو دیده در ربض حصن خانوادهٔ برهان گفت که عرادهٔ فنا نکند پست

سپس خطاب به ممدوح می گوید: واسطهٔ عقد خاندان تویی ارچه

صورت نامی است خصم پردهنشین را (همه، ۱۳۵۷: ۷۷)

آیا به قرینهٔ ذکر «خانوادهٔ برهان»، محتمل نیست قصیده در مدح یکی از بزرگان آل برهان (خاندانی مشهور در ماوراءالنهر معاصر سلاجقه و خوارزمشاهیان) به سلک نظم در آمده باشد؟ همچنان که بنابر قول مصحح عنوان قصیده در یکی از نسخهها چنین است: «فی الحق صدر العالی افتخار جهان» (اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۷۶) و در بیت سوم از همین قصیده شاعر سروده است:

نام تو سرمایه افتخار جهان را دور تو دیباچه کارنامهٔ دین را (همو، ۱۳۵۷: ۷۶)

که ظاهراً «افتخار جهان» ایهامی به لقب برادر برهان الدین محمد صدر جهان از خاندان معروف برهان دارد که مدتی در بخارا حل و عقد و امر و نهی به دست ایشان بود (ر.ک. زیدری نسوی، ۱۳۳۵: ۷۷ و ۴۰۹ و ۴۱۰؛ عوفی، ۱۳۳۵: ۹۷۷). البته شاعرِ اسفرنگی، سیف باخرزی را در شعر خویش ستوده است و اشعار بسیار با این عنوان در دیوان او هست (برای نمونه ر.ک. اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۲۳۸/ ب۱۳۰). اما سخن، این است که گاه عناوین قصاید مورد و ثوق نیست.

استاد صفا دربارهٔ ممدوحان سیف می نویسد: «از میان ممدوحان او، از همه قدیم تر سنجر سلجوقی (۵۱۲–۵۱۱) است (؟) از ممدوحان وی اند: خسروملک غزنوی و تاجالدین محمودخان بن محمد ارسلان (م.۵۵۸) که بعد از سنجر، چندی به جای او

سلطنت داشت و آخر، به دست مؤیدالدین آی ابه کور شد. وی، بیشتر خوارزمشاهیان را مدح می گفت و «سنجر» را در قصاید او باید محمد خوارزمشاه، ملقب به سنجر ثانی دانست» (صفا، ۱۳۷۱: ۲/ ۷۹۰–۷۹۹).

آیا او مداح سلطان سنجر بوده است؟ استاد صفا چنان که دیدیم، در این باره با تردید سخن گفته و از مخلص کلام او چنین بر می آید که سنجر را در قصاید سیف، باید علاءالدین محمد خوارزمشاه دانست، اما با تدقیق در دنبالهٔ سخن استاد در کتاب تاریخ ادبیات می توان دریافت که ایشان سنجر سلجوقی را نیز از ممدوحان سیف می داند، زیرا در باب زمان مرگ شاعر نوشته است:

تاریخ وفات سیف اسفرنگی را تذکرهنویسان ۲۷۲ نوشته اند و گفته اند هنگام وفات هشتاد و پنج ساله بود. اگر صحت این قول را بپذیریم، باید ولادت او در سال ۵۸۷ اتفاق افتاده باشد و حال آن که این شاعر، معاصر سنجر و محمودخان بن محمد ارسلان بوده و آنان را ستوده است؛ یعنی سنجر را که به سال ۵۵۲ در گذشته، ۳۵ سال پیش از ولادت خود (!) مدح گفته و محمودخان را که در سال ۵۵۷ به فرمان مؤید آی ابه کور شده و در ۵۵۸ در گذشته، بیست و پنج سال پیش از آن که به جهان آید(!)

اما از نظر تاریخی بسیار بعید و شاید نامحتمل به نظر می رسد که سیف اسفرنگی، مداح سنجر سلجوقی (متوفا به ۵۵۲) باشد. هرچه در دیوان جست وجو کردیم، شعری نیافتیم که بتوان گفت در ستایش سنجر سلجوقی سروده شده است. دیوان او در بسیاری مواضع، نشان هایی دارد که به دلالت آن می توان دریافت مقصود از «سنجر»، علاءالدین محمد بن تکش خوارزمشاه است؛ فی المثل این قصیده:

ز گرد موکب سلطان علاء الدین و الدنیا مجوف گردد از تیرش چو ناوک نیزهٔ اعدا (اسفرنگی، ۱۳۵۷، ۸۰۰ نیز رک. ص۲۶۹، ۳۰)

بسان چـشمهٔ خورشـید آب ملـک شـد روشـن شه خسرو نشان سنجر که چون در صف کین آیـد عنوان قصیدهای دیگر چنین است: فی الملک الکبیر افتخار الملوک سنجر ملک البخاری؛ در بیت دوم سراینده، ممدوح را «ارسلان سنجر ملک» میخواند و در بیت سوم او را با لقب «علای دین» (علاءالدین: محمد خوارزمشاه) خطاب می کند (ر.ک. اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۳۲۰؛ نیز ص۳۱۳ و ۳۱۲/ ب۲۲).

ظاهراً اشتهار علاءالدین محمد به لقب «سنجر ثانی» از آنجا است که او را «بر سبیل معهود در القاب» اسکندر ثانی مینوشتند. سلطان گفت: «امتداد مدت سنجری در ملک زیادت بودست؛ تفاؤل را اگر نویسند، سنجر نویسند» (ر.ک. جوینی، ۱۳۸۹: ۲۳۱).

در دیوان سیف اشعاری چند هم در ستایش قطبالدین حبش عمید (وزیر جغتای بن چنگیز) به چشم میخورد که در برخی از آنها نام او نیز بیان شده است:

قندز شبپوش او از مژهٔ حور عین رشتهٔ جان در ثناش سبحهٔ روحالامین قاعدهٔ حصن ملک واسطهٔ عقد دین (همو، ۱۳۵۷: ۳۹۸ و ۳۹۹) شاه عمید آن حبش آن که کند آفتاب صدر جهان قطب دین میر عمید آن که هست مفخر دنیا حبش آن که بود در شرف

نیز چند قصیده در مدح بهاءالدین مرغینانی (وزیر ییسو بن جغتای بن چنگیز) در دست است (برای نمونه ر. ک. اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۳۹۸، ۴۳۵) که برخی از آنها به یقین در زمان صدارتش سروده شده زیرا شاعر بارها او را «صدر» خوانده است (ر. ک. همو، ۱۳۵۷: ۴۳۵، ب۳۱و ۱۶ و ۴۳۶، ب۳۳). این مرغینانی همان کسی است که جغتای، او را به سبب فضل و دانش، از فرزندان حبش عمید برتر داشت و به خدمت گزاری پسر خود، ییسو گماشت. سپس منصب وزارت به او مفوّض شد و «حبش عمید مصروف گشت». از این جا حبش عمید، کینهٔ بهاءالدین را بیش از پیش در دل گرفت و «به وقت فرصت، سینه را تشفّی داد»؛ فرمان داد تا او را در میان نمدی پیچیدند و بدان سان که نمد می مالند، اجزا و اعضای او را ریزه کردند (ر. ک. جوینی، ۱۳۸۸: ۱۳۱۶ و ۳۱۵). سیف، چنان که گفتیم این هردو تن را در شعر خویش ستوده است.

شاعر اسفرنگی، قصاید بسیاری از سرایندگان هم عصر و سلف را جواب گفته و نسبت به برخی از آنان، دعوی برتری کرده است؛ از جمله در مطاوی قصیدهای در مدح برهانالدین شیخالاسلام سمرقندی سروده است:

صدرا در این دوران منم کافزون بود در هر فنم یک خوشه چین خرمنم صد چون مجیر بیلقان (همو، ۱۳۵۷: ۱۳۵۶)

و جایی دیگر چنین گفته است:

من بنده که نسخ کردم از شعر آثرار مجیر بیلقان را (همو، ۱۳۵۷: ۱۱۳)

هم چنین معارض قصیدهٔ ظهیرالدین فاریابی شده که مطلعش این است: شرح غم تمو لذّت شادی به جمان دهد شکر (ذکر) لب تمو طعم شکر با دهان دهد (ظهیر فاریابی، ۱۳۳۷: ۱۱۰)

و در جواب سروده:

آن را که غمزهٔ تو زکشتن امان دهد این است خونبها که به یاد تو جان دهد (اسفرنگی، ۱۳۵۷: ۱۸۵)

شعر و سخن سیف یاد آور طرز و طور خاقانی است. او چیره دستی خود را در ابداع معانی با خاقانی قیاس می کند و پیداست که خود را تالی و پیرو خاقانی می گوید:

نیک داند کاندر ابداع معانی مر مرا کس نبوده است از ورای دور خاقانی مثال (همو، ۱۳۵۷: ۱۳۵۷) (همو، ۱۳۵۷: ۳۰۸)

و:

کین طرز نگفته است از ارباب سخن هرگز تا غایت عهد مین کس از پس خاقانی (همو، ۱۳۵۷: ۱۳۵۷)

سیف اسفرنگی، شمس الدین محمد بن مؤید حدادی، مشهور به شمس خاله را در ک کرده است؛ نام این شاعر چند بار در دیوان سیف آمده است؛ شگفت این که سرایندهٔ اسفرنگی گاه شمس خاله را ستوده و در تمجید از سحر قلم او داد سخن را به تمامی داده و گاه لفظ او را «فریب ابلهان» و بیت او را «از آن این و آن» شمرده است (برای نمونه قس. همو، ۱۳۵۷: ۳۸۳، ب۱-۱۹ با ص ۱۲۵، ب۳۳ و ۳۵).

از آنجا که در این مقاله، پارهای از مشترکات لفظی و معنایی میان شعر سیف اسفرنگی و خاقانی را به دست دادهایم، در اینجا تنها به ذکر شواهدی در تأیید اثرپذیری سیف از شعرای دیگر بسنده می کنیم:

فرخى سيستاني:

برآمد قیرگون ابری ز روی نیلگون دریا چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا (دیدان/۱)

سیف اسفرنگی:

عثمان مختاري:

مسلمان کشتن آیین کرد چشم نامسلمانش به نوک ناوک مژگان که پرزهرست پیکانش (دیوان/ ۲۳۷)

سیف اسفرنگی:

همیشه تا بود ورد زبان مردم عاشق مسلمان کشتن آیین کرد چشم نامسلمانش (دوان/ ۱۹۵)

عمعق بخارى:

روز رزم $|\underline{e}|$ چو رایتهای او صف برکشند $|\underline{e}|$ اختران از بیم سر در نیلگون جادر کشند (دبوان/۱۹۷)

دختـران نعـش روز احتـساب عـدل او بربط و ناهيـد را در گوشـهٔ چـادر كـشند (ديوان/ ١٩٥)

عمعق بخارى:

سيرم از خوان سيه كاسـهٔ گـردون هرچنـد قرص مهر و مهم آرايـش خـوان مـي.يـنم (ديوان/ ١٩٥)

سيف اسفرنگـي:

برای دعوت ابله فریب هر سیه کاسه دو قرص بینمک داری نهاده روز و شب بر خوان (دیوان/۳٤۷)

سنایی: افسر زرین همی بر تارک نرگس نهد گوشوار زمردین <u>در گوش سیسنبر کشد</u> (دیوان/ ۳۵۷)

سیف اسفرنگی: وز سر زلف بنفشه خادمان خلق او حلقه های عنبرین در گوش سیسنبر کشند (دیوان/ ۱۹۵)

سوزنی سمرقندی: خسرو بهرام تیری کـز گـشاد شـست تـو ز آفتاب و مه سپر بر سر کـشد بهـرام تیـر (دیوان/ ۱۷۵)

سیف اسفرنگی: خسرو بهرام تیر رستم بهمن کمان موسی داوود درع مهدی عیسی شیم (دیوان/۱۳۳)

انوری: آن کـه ز تـأثیر عـین نعـل سـمندش قلعهٔ بدخواه ملک <u>رخنه چو سـین اسـت</u> (دیوان/۸۷)

این دو بیت از انوری:

علم تو کوهی است کز نهیب سـه حـرفش تیغ سر کوه رخنه رخنه چو سین اسـت (ديوان/ ١٦٩) انورى: روزی کـه دوان بـر اثـر آتـش شمـشير چون باد خورد شير علـم شـير اجـم را (ديوان/٧) سیف اسفرنگی: روز وغـــا بــشكند بـــه پنجـــهٔ هيبـــت شــير ســراپردهٔ تــو شــير اجــم را (ديوان/ ۸۰) انورى: وی مرتبــهٔ نــو ز بنــان تــو قلــم را ای قاعدهٔ تازه ز دست تو کرم را (ديوان/٦) سیف اسفرنگی: قاعدهای نو نهاد جود و کرم را آن کے بے تدبیر کارسازی دولت (ديوان/ ٧٩) انورى: در لاله نوش داری و در عنبر آفتاب بـر مـاه مـشک داری و بـر سـرو بوسـتان (ديوان/ ١٩) سىف اسفرنگى: در مشک ماه بینی و در عنبر آفتاب گــر هــیچ وقــت جلــوه در آیینــه بنگــری (ديوان/ ١١٧)

توســـن ایـــام را یکبـــاره رام (دیوان/۲۰۸)	رايض اقبال تو كرده است و بس
یر چرخ را رایض اقبال تو مییدارد رام (دیوان/۲۱۸)	امن را بازوی انصاف تو میبخشد زور
	سیف اسفرنگی:
به دست <u>رایض اقبال</u> کامران <u>تــو رام</u> (دیوان/ ۳۲۸)	تو آن هلال رکابی که هست <u>توسن چرخ</u>
	مجيرالدين بيلقاني:
چون چه؟ همچون قلم و تیغ ز تیغ و قلمش (دیوان/۳٦٤)	گشت بازار ظفر تیز و قد دولت راست
	سیف اسفرنگی:
نیست جز گرز غلامان تو در رزم گران (دیوان/٤١٧)	از تو <u>بازار ظفر تیز</u> چنــان <u>شـــد</u> کـــامروز
	نظامي:
چـون یوسـف چـاهی از بـن چـاه (لیلی و مجنون/ ۱۷۸)	تاب <u>ان</u> دم <u>گـــرگ</u> در <u>ســـحرگاه</u>
	سیف اسفرنگی:
فصل گل و سماع تو وقت صبوح و خفته ما (دیوان/٦١)	گرگ سحر چو یوسف از چاه افــق برآمــده

دیوان اشعار سیف الدین اسفرنگی، قریب به سی سال پیش، به کوشش دکتر زبیدهٔ صدیقی، در مولتان پاکستان به چاپ رسید. این دیوان بر حسب قول مصحح، با مقابلهٔ نه نسخه و با محوریت نسخه ای از کتابخانهٔ گنج بخش پاکستان در سال ۱۹۷۹م/ ۱۳۵۷ش طبع شده است. اما پس از گذشت سی سال، تصحیح منقح و بازبینی دقیقی می طلبد. مقصود از این سخن، البته بی قدر جلوه دادن کار و همت مصحح، آن هم با امکانات

مطبعی ناچیز آن زمان و آن سامان نیست، اما پارهای نواقص و کاستی ها به این دیوان راه یافته است که در مواردی نیازمند تصحیح و در مواضعی، نیازمند تحشیه و پینوشت است؛ برای نمونه، این غزل از انوری، با چند تفاوت جزئی در دیوان سیف مضبوط است:

دلسم را روز بسازاری بیفتساد دلسم را ناگهسان کساری بیفتساد بسسی کوشسید و یکبساری بیفتساد از آن سسجاده زنساری بیفتساد نسه بسر بسالای مسن کساری بیفتساد (دیوان انوری/ ۷۹۵، دیوان سیف/ ۷۲۵)

مسرا با دلبسری کساری بیفتساد مسلمانان مسرا معسذور داریسد دلم با عشق دست اندر کمر زد ...دلسم سسجادهٔ عشقش برافسشاند ... مسرا افتساد بسر بسالای او کسار

باری، چنان که پیشتر گفتیم، بسیاری از قصاید شاعر اسفرنگی، خاقانی وار است و سیف، در مضمون و آهنگ و قافیه و ردیف به اقتفای خاقانی رفته است. اثرپذیری سیف را از استاد شروان در پنج مقوله دسته بندی کرده ایم که ذیلاً نمونه هایی از آن را می بینید.

اثرپذیری سیف اسفرنگی از خاقانی

الف) تضمین: سیف الدین گاه نیم بیتی از خاقانی را به عین، در گفتار خود گنجانده است و به اصطلاح از شعر خاقانی تضمین کرده است؛

خاقاني:

باز هم تا خط بغداد فکن بار مرا (دیوان/ ۳۹) جام می تا خط بغداد ده ای یار مرا

سیف اسفرنگی:

چون نشد کشف به اندیشهٔ بسیار مرا جام می تا خط بغداد ده ای یار مرا (دیوان/ ۹۱) خط بغداد که پرداختهٔ خاقانی ست دل ندادم که در آن حال تو را گویم خیز

خاقاني:

ما فتنه بر توایم و تو فتنه بر آینه ما را نگاه در تو، تو را اندر آینه (دیوان/ ۳۹۸)

سیف اسفرنگی:

صدرا شنیدهای که بر این وزن گفتهاند ما فتنه بر توایم و تو فتنه بر آینه (دیوان/ ۱۳۵۶)

ب) همانندی در مضمون: شماری از ابیات سیف اسفرنگی بیش و کم، درون مایه ای شبیه به برخی از سروده های خاقانی دارد، بی آن که در وزن و ردیف و قافیه همانند باشند؛ این اشتراک، البته بیشتر میان مصاریع برقرار است و نه ابیات.

خاقانى:

بهر مزدوران که محروران بدند از ماندگی $\frac{\overline{g_{out}}}{g_{out}}$ بهر مزدوران که محروران بدند از ماندگی $\frac{g_{out}}{g_{out}}$

سیف اسفرنگی:

عیسی جانی و من در تب سرسام عشق قرصهٔ کافور ساز از نفس صبحدم (دیوان/ ۱۱۶)

خاقاني:

روی چو صبحش مرا از الم دل رهاند عیسی و آنگه الم جنت و آنگ عذاب (دیوان/۲۹)

سیف اسفرنگی:

جنبش صفرای من مایهٔ سودای توست زشت بود این که تو <u>عیسی و من در الم</u> (دیوان/ ۳۱٤)

خاقاني:

صبح تا <u>آستین براف</u>شانده است دامن عنبر تر افشانده است (دیوان/ ۸۱)

سیف اسفرنگی:

(ديوان/ ٣٩٢)

خیز کـه صبح برفـشاند از سـرحال آسـتین پردگیان صبح را برگ و نوا بـساز هـین

خاقاني:

پر طاووس بهشتی را مگسران دیدهاند

بادیه باغ بهشت و بر سر خوانهای حاج

(ديوان/ ٩١)

سیف اسفرنگی:

طــــاووس ملائكــــت مگــــسران (د يو ان/ ٣٩٤)

تنگ شکر تو راست باری

خاقاني:

مجلسی بر یاد عید از عید خوشتر ساختند (ديوان/ ١١١)

صبحخیزان کز دو عالم خلوتی برســاختند

سیف اسفرنگی:

(ديوان/ ٦٢٥)

صبح خیزان چو صبوح غم عشق تـو کننـد مجلس انس هم از یاد تـو برمـیسـازند

خاقاني:

صبحدم چون کلّه بندد آه دودآسای من چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من (ديوان/ ٣٢٠)

سیف اسفرنگی:

آه عبیربــــارش از دود أتــــش وجــــد هر صبح كله بنــدد بــر طــاق چــرخ اعلــی (ديوان/ ٤٦٠)

خاقاني:

(ديوان/ ١٩٤)

ز خاقـانی ایـن منطـق الطیـر بـشنو کـه چـون او معـانی سـرایی نیـابی

(ديوان/ ٣٦٩)

```
سیف اسفرنگی:
منطق الطيـر اسـت در ديباچــهٔ گفتــار مــن
                                        طوطیان منطـق آمـوز الهــی را بــه فــن
    (ديوان/ ٤٢٦)
                                                                    خاقاني:
        زرفشان ز آستین معلم صبح
                                            ید بیضای آفتاب نگر
        (ديوان/ ٤٦٥)
                                                            سیف اسفرنگی:
                                         صبح چو اَستین زر بر سر خاکیـــان فـــشاند
از سر حال جانفشان بر سر یار نازنین
  (ديوان/ ٣٩٢)
                                                                    خاقاني:
مــشک تــر در پرنیـان بنمـود صـبح
                                          نافــهٔ شــب را چــو زد ســيمين كليــد
(ديوان/ ٤٧٢)
                                                            سیف اسفرنگی:
    تیر سحرگاه کرد نافهٔ شب را کلید مغز هوا را گشاد نفحهٔ آن حس شم
    (ديوان/ ٣١٣)
                                                                    خاقاني:
   نقـش در ارحام كان بـست آسـمان
                                         بهــــر بـــــذلش نطفـــــهٔ خورشـــــيد را
    (ديوان/ ٥١٦)
                                                            سیف اسفرنگی:
  از نطفهٔ خورشید است حمل رحم معدن
                                          آبستن مهــر توســت دوشــيزهٔ کـــان آری
```

ج) همانندی در مضمون و وزن و قافیه و ردیف/ در مضمون و وزن: این دسته از ابیات سیف، جدا از مضمون، وزن و آهنگی خاقانی وار دارد؛ قوافی و ردیفهای یکسان در پایان دو بیت نیز، بر شباهت ملموس و سماعی آن با شعر خاقانی می افزاید؛

خاقاني:

ناصـــر ديـــن نبـــى مفتخـــر اوليــــا (ديوان/ ٣٧)

مادح شیخ امام عالم عامل که هست

سیف اسفرنگی:

(ديوان/ ١٠١)

ناصر شرع رسول هادی امت که هست خامهٔ او رهنمای چون سخن انبیا

خاقانى:

(ديوان/ ٤٠)

منتی دارم اگر بـر سـر نطعـم چـو چـراغ بنـشانی خـوش و آنگـه بکـشی زار مـرا

سیف اسفرنگی:

(ديوان/ ۹۲)

تیخ ظلم آخته و نطع خطر گسترده نالهٔ زار چه سود ار نکشی زار مرا

خاقاني:

تو نکوتر کشی ایرا تو سبک دست تری

سیف اسفرنگی:

به دمی بازخر از زحمت اغیار مرا (ديوان/ ٩١)

از می صافی روحانی ریحانی بوی

خاقانى:

(ديوان/ ٥٩)

بی روی و موی تو نبرد هیچ کس گمان بیر آفتیاب عنبیر و بیر عنبیر آفتیاب

سیف اسفرنگی:

گر هیچ وقت جلوه در آیینه بنگری در مشک ماه بینی و در عنبر آفتاب (ديوان/ ١١٧)

خاقاني:

خطبه به نام رفعت قدرش همی کند در اوج بسرج جسوزا بسر منبسر آفتساب

سیف اسفرنگی:

آن را که کرد خطبهٔ مدحت به نام او از پایه سهر نهد منسر آفتاب

خاقاني:

چو نسيم زلفش آيد علم صبا نجنبد چو فروغ رويش آمد سپه سحر نيايد (ديوان/ ١٢١)

صفتی است حسن او را که به وهم درنیاید وشی است عشق او را که به گفت برنیایـــد

سیف اسفرنگی:

(ديوان/ ٦٢٣)

نظری است چشم او را که به وهم درنیاید خطری است کار او را که به جهد برنیاید شب وصل تو به جایی که فشاند زلف شاید به مشام اگر نسیم نفس سحر نیاید

خاقاني:

(ديوان/ ١٤٥)

چون نـم ژالـه ز خایـه در تـف خورشید جـان حـسود از تـف حـسام برآمـد

سىف اسفرنگى:

(د يوان/ ۲۱۲)

آن كـه ز تـف سـموم كينـهٔ او خـصم جـان بـه لـب چـشمهٔ حـسام بـرآرد

خاقاني:

(ديوان/ ١٤٥)

دیر زی ای بحر کف که عطسهٔ جودت چشمهٔ مهر است کر غمام برآمد

سیف اسفرنگی و اثرپذیری وی از خاقانی، صص ۱۹-٤٤ ٣0 دود سیاهیست کے محیط گے جود سیاهیست کے محیط کے اسلام محیط کے محیط محیط کے اسلام محیط کے اسلام محیط کے اسلام محیط کے اسلام محسور محسور کے اسلام کے اس (ديوان/ ٢١٣) خاقاني: مختار چار ملت سردار هفت كشور از چار و هفت گیتی سلطان خلاصــه آمــد سىف اسفرنگى: خوش کرده وقت خود را بر یاد عمدة الملک استاد مکتب عقل مختار هفت کشور (د يو ان/ ۲۲۰) خاقانى: نام خدنگ تو هست صرصر جودی شکاف <u>کنیت</u> تیخ تـو هـست <u>قلـزم آتـش بخـار</u> (دیوان/ ۱۸۰) سىف اسفرنگى: چشمهٔ خورشید وار بحر سخای تو باد از پی کشت (ظ:کنیت) نیاز قلزم زرین بخار (د يو ان/ ٢٦٣) خاقاني: شاهنشهی که بهر عروس جلال اوست هفت آسمان مشاطه و هفت اختـر آینــه (ديوان/ ٣٩٩) سىف اسفرنگى: ای نوعروس بخت تو را بـر سـریر عـز مـشاطه چـار مـادر و سـه خـواهر آینــه (ديوان/ ٤٣٦) خاقاني:

گرنه ردیف شعر مرا آمدی به کار مانا که خود نساختی اسکندر آینه (ديوان/ ٤٠٠)

<u>شعر</u> تــو را <u>ردیــف</u> کنــد چــاکر <u>اَینــه</u> (دیوان/ ٤٣٦)	سودای خدمت تو بر آن داشت تا چنان
	خاقانی:
کلوخ انداز را <u>از دیده راوق ریز</u> ری حانی (دیوان/ ٤١٢)	اگر خواه <i>ی</i> گرفت از ریز روزی روزهٔ عزلـت
	سیف اسفرنگی:
به اشک از جرعهدان چشم راوق ریز پنهانی (دیوان/ ۵۰۰)	<u>اگر خواهی</u> که چون انگور نام سروری یــابی
	خاقانى:
خویستن چند به فتراک هنر بربندیم (دیوان/ ۵٤۲)	نه نه ما را <u>هنری</u> نیست که گــردون شــکنیم
	سیف اسفرنگی:
زشت باشد که به فتراک هنر بربندم (دیوان/ ۳۳۷)	چون <u>هنر</u> عیب شد امروز به صورت <u>خود را</u>
	خاقانى:
دل را قیامت آمـد شـادان چگونـه باشـد	بر دل غم فراقت آسان چگونه باشد
صحرای آب و آتش پنهان چگونـه باشــد	خواهم که راز عشقت پنهان کنم ز یــاران
(ديوان/ ٦٠٠)	

(ديوان/ ٦٢٧)

سیف اسفرنگی: دل بی غم تو آخر شادان چگونه باشد تا جان غم تو باشد پژمان چگونه باشد گفتی که رو نهان دار اسـرار عـشق مـا را بـالا گرفتـه آتـش پنهـان چگونـه باشــد

خاقانى:

نوبت دی فوت شد نوبت اکنون بیار (دیوان/ ۱۱۹) خيز و به ايام گل بادهٔ گلگون بيار

سیف اسفرنگی:

وقت صبوح است خيز بادهٔ گلگون بيار (ديوان/ ٢٦١)

باد سحرگه وزید صبح دمید ای نگار

خاقانى:

یا به تسو دسترسسی داشستمی همسدم خسویش کسسی داشستمی (دیوان/ ۱۷۵)

کاشکی جےز تو کے سی داشتمی یا در این غم که مرا هر دم هست

سيف اسفرنگي:

گــر بــه جــان دسترســی داشــتمی گــر جــز او هــيچ كــسی داشــتمی (دبوان/ ۱۷۰)

جان به این حادثه درباختمی از غسم بسی کسسی بگریسستمی

خاقاني:

دل بیمار چون است و تو در تیمار من چونی منگویی کای وفادار جفا بردار من چونی (دیوان/ ۱۸۱ و ۱۸۲ (۱۸۲ و ۱۸۲)

مرا روزی نیرسی کآخر ای غمخـوار مـن چـونی میان <u>خاک و خون</u> چون صید <u>غلطان</u> است خاقانی

سيف اسفرنگي:

دلت بی وصل من چون است و با هجران من چونی که هان ای کشتهٔ در خاک و خون غلطان من چونی (دیوان/٦٩٧)

نپرسی یک شبم هرگز که ای پژمان من چـونی مرا کشتی و <u>غلطان</u> کرده در <u>خـون</u> و نپرســیدی

د) همانندی در وزن و قافیه و ردیف: چنین مینماید که سیف، مواضعی از دیوان خاقانی را بر اثر کثرت مطالعه پیش چشم داشته است، زیرا حتی آنجا که تنها در ارکان پایانی (قافیه و ردیف) به اقتفای خاقانی رفته است، باز واژگانی از کلام استاد شروان در اثنای شعرش وارد شده است؛

خاقانى:

<u>می</u> خورم تا <u>زگل گور دمــد خــار مــرا مــ کل عور دمــد خــار مــرا (ديوان/ ٤٠)</u>

سیف اسفرنگی:

نه از آن خم که کنند از <u>گل او</u> خاک تــو را نه از آن <u>می</u> که نهند <u>از گل او خار مــرا</u> (دیوان/۹۱)

خاقاني:

خسرو خورشید چتر اَن که ز کلک و کفش پرچم شب یافت رنگ <u>رایت صبح انتصاب</u> (دیوان/ ۳۱۶)

سیف اسفرنگی:

چـون علـم آفتـاب كـرد فلـک سـرنگون يافت به تأييد فتح رايت شـب انتـصاب (ديوان/ ١١٤)

خاقاني:

آمـــد آن <u>مــرغ</u> نامـــه آور دوســت صــبحگاهی <u>کــز آشــیان برخاســت</u> (دیوان/ ۱۰)

سیف اسفرنگی:

مرغ اندیـــشه در هـــوای بیـــان همچــو عنقـــا ز آشــیان برخاســـت (دیوان/ ۱٤۹)

خاقاني:

کاوه که داند زدن بسر ضحاک پتک کی شودش پایبند کوره و سندان و دم (دیوان/ ۲۹۳)

DOR: 20.1001.1.24766925.1388.17.66.12.5

نی که چو <u>ضحاک</u> بود صبح و فریدونش مهـر <u>کــورهٔ کــاوه اثیــر بــاد ســحرگاه دم</u> بــر ســر ضــحاک زد تیــغ فریــدون درفــش چون <u>دم کاوه بــزد بــیش در اَن روز دم</u> (دیوان/۱۳۳۳)

خاقاني:

<u>در</u> عرضگه عشقش <u>فتنه</u> سپه انگیزد در <u>رزمگه</u> زلفش <u>گردون سپر اندازد</u> (دیوان/ ۵۷۸)

سیف اسفرنگی:

<u>در رزمگه فتنه</u> جـزعش چـو کمـر بنـدد از نـاوک مژگـانش <u>گـردون سـپر انـدازد</u> (ديوان/ ۱۹۲)

ه) همانندی در ترکیبات و واژگان: ترکیبات بدیع ِ خاقانی بارها بـه شـعر سـیف راه یافته است.

خاقاني:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا (دیوان/۱۷)

سیف اسفرنگی:

هم تو شناسی که من ملک سخن را به حق وارث خاقــانیم بــستهٔ شــروان نــیم (دیوان/ ۳۱۳)

خاقانى:

عطسهٔ او آدم است <u>عطسهٔ آدم، مسیح</u> اینت خلف کز شرف عطسهٔ او بـود بـاب (دیوان/ ٤٤)

سیف اسفرنگی:

عطسهٔ آدم آندم ار از سر عشق خاستی عیسی فارغ از جهان دست به سر برآمدی (دیوان/ ۲۹۲)

خاقاني:

از <u>بزرگان خردهدان</u> برخاســت (دیوان/ ۲۲)	دل خسرد مسرا غمسان بسزرگ
رديوان ۱۲۰	
	سیف اسفرنگی:
	_
خــردان دوربــین و بزرگـــان خــردهدان	بینی به هـر طـرف کـه مبـارز نظـر کنـد
(ديوان/ ٣٦٣)	
	خاقاني:
	•
نـــى مــصريش خاطـــب هنـــر اســـت	در شـــکر ريـــز <u>نـــوعروس ســـخن</u>
(ديوان/ ٨٥)	
	. #
	سیف اسفرنگی:
برتر از بالای همـت رسـم و آیـین یافتـه	نوعروسان سخن از مـدح تــو ناخواســته
، (دیوان/ ٤٥٦)	<u> </u>
(20 17 (29)	
	خاقاني:
صبح قیامت شده است از شب او آشکار	قندز شب پوش او هست شب فتنهزای
_	صدر سبپوس او مست سب صدرای
(دیوان/ ۱۷۸)	
	سیف اسفرنگی:
قندز شب پوش او از مرة حور عين	شاه عمید آن حبش آن که کند آفتاب
(ديوان/ ٣٩٨)	
	خاقانى:
قوس قزح سازدی طاق پال رود زم	گــر بــه زمــین افتــدی هندســهٔ رای تــو
(ديوان/ ٢٦٤)	
رديوان / ١٠٠٠)	
	سیف اسفرنگی:
	_
چون گرہ سرگم چراست عقدۂ جـــذر اصـــم	تكملــهٔ عقــل كــل هندســهٔ راى توســت
(ديوان/ ٣١٥)	
	171 .
	خاقانى:

(ديوان/ ٢٧٥)

٤٤-	سیف اسفرنگی و اثرپدیری وی از خاقانی، صص ۱۹-
آری آری گربه هست از عطسهٔ شیر ژیان (دیوان/ ۳۲۸)	زادۂ طبع مننہ اینان کے خصمان مننہ
همچو بنات سپهر نيست بـه کـس مـتهم (ديوان/ ٣١٥)	سیف اسفرنگی: زادهٔ طبع من است آن که در ایام تو
رخش برون تاز هان، <u>پــرده برانــداز هــين</u>	خاقانی:
(ديوان/ ۳۳٤)	منتظـران توانــد مانــده ترنجــی بــه کــف
پــردهنــشینان نگـــر بـــر در بــــار یقـــین	سیف اسفرنگی:
(دیوان/۳۹۷)	از در بار خیال پرده برانداز هین
عطسهٔ مشکین زد از صبای صفاهان	خاقانی:
(دیوان/ ۳۵۶)	یرحمک الله زد آسمان که دم صبح
قطب که پیری است در خانقــه آســمان_	سیف اسفرنگی:
(دیوان/ ۳۷۰)	صبح دوم عطسه داد یرحمک الله گفت
چونی تو از ایسن گلخسن خاکسسترگون	خاقانی:
(دیوان/ ۷۳۰)	خاقسانی از ایسن چسرخ <u>سسی</u> ه کاسسهٔ دون
ز شرم عمر گران جان سبک دلم چــون کــوس	سیف اسفرنگی: به دور دولت مشتی سیاه کاسهٔ دون

تكمله و خاتمه

اثرپذیری سیف اسفرنگی از خاقانی، محدود به این نمونه ها نمی شود؛ آنچه در این و جیزه آمد، مصداق «یک حرف از هزاران» بود. برای آن که اشتراکات و همسانی ها را بیشتر نشان دهیم، از ذکر ابیاتی که تنها در وزن و قافیه شبیه یک دیگر بودند و به هیچ روی مانندگی لفظی و معنایی نداشتند، در گذشتیم.

به باور ما، سودمندی مقایسه میان دو شاعر همزبان، در این است که گاه می توان از ناگشوده های شعری و غوامض زبانی یک شاعر از راه سنجش با شعر سرایندهٔ دیگر، گره گشایی کرد و یا به کمک دیوان یکی، تصحیحاتی در دیوان دیگری انجام داد؛ هم چنان که واژهٔ «کُنیت» در بیت زیر از سیف، در دیوان «کشت» کتابت شده، اما از راه سنجش شعر او با بیتی از خاقانی درمی یابیم که واژهٔ مذکور، باید کُنیت باشد و نه کشت.

سیف اسفرنگی:

چشمهٔ خورشید وار بحر سخای تـو بـاد از پی کشت (ظ:کنیت) نیاز قلزم زریـن بخـار (دیوان/۲۹۳)

بسنجيد با اين بيت از خاقاني:

نام خدنگ تو هست صرصر جودی شکاف کنیت تیغ تو هست قلزم آتش بخار (دیوان/ ۱۸۰)

منابع

اسفرنگی، سیف الدین (۱۳۵۷ش) دیوان سیف الدین اسفرنگی. با مقدمه و تصحیح زبیده صدیقی. مولتان پاکستان: وزیر اعوان ـ قومی ثقافتی مرکز بهبود.

انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲) دیوان انوری. به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. چاپ سوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- ایمان، رحم علی خان (۱۳۸۹) تذکرهٔ منتخب اللطایف. تصحیح و توضیح: حسین علیزاده و مهدی علیزاده، تهران: طهوری.
- بخاری، عمعق (۱۳۳۹) دیوان عمعق بخاری. با مقابله و تصحیح و جمع آوری سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی فروغی.
 - بیگدلی، آذر (۱۳۷۸) آتشکدهٔ آذر. نیمهٔ دوم. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- بیلقانی، مجیرالدین (۱۳۵۸) دیوان مجیرالدین بیلقانی. به تصحیح محمد آبادی. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- جوینی، عطاملک (۱۳۸٦) تاریخ جهانگشای جوینی. براساس تصحیح علامه محمد قزوینی. به اهتمام سید شاهرخ موسویان. تهران: دستان [سه جلد در یک مجلد].
- رازی، امین احمد [بی تا]. هفت اقلیم. با تصحیح و تعلیق جواد فاضل. تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی.
- زیدری نسوی، شهابالدین محمّد (۱۳۹۵) سیرت جلال الدین مینکبرنی. ترجمهٔ فارسی از اصل عربی از مترجم مجهول در قرن هفتم هجری. تصحیح، مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۳) کلیات سعدی. بر اساس تصحیح و طبع فروغی و مقابله با دو نسخهٔ دیگر. تصحیح، تعلیقات و فهارس به کوشش بهاءالدین خرمشاهی. تهران: دوستان.
 - سمرقندی، دولتشاه (۱۳۸۲) تذکرةالشعراء. به اهتمام و تصحیح ادوارد براون. تهران: اساطیر.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳٤۱) دیوان سنایی. با مقدمه و حواشی و فهرست به اهتمام محمدتقی مدرس رضوی. تهران: کتابخانهٔ ابن سینا.
- سوزنی سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۳۸) دیوان حکیم سوزنی سمرقندی. به تصحیح ناصرالدین شاه حسینی. تهران: امیر کبیر.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱) تاریخ ادبیات در ایران. جلد دوم. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات فردوس.
- فاریابی بلخی، ظهیرالدین ابوالفضل طاهربن محمد (۱۳۳۷) دیوان ظهیر فاریابی. به اهتمام تقی بینش. مشهد: کتابفروشی باستان.

- فرخی سیستانی (۱۳۸۵) دیوان فرخی سیستانی. تصحیح محمد دبیرسیاقی. چاپ هفتم. تهران: زوار.
- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۹۷) تاریخ دولت خوارزمشاهیان. ترجمهٔ داوود اصفهانیان. تهران: گستره.
- لودی، شیرعلی خان (۱۳۷۷) مرآت الخیال. به اهتمام حمید حسنی و بهروز صفرزاده، تهران: روزنه.
- مختاری غزنوی، عثمان بن عمر (۱۳۸۲) دیوان عثمان مختاری. به اهتمام جلال الدین همایی. چاپ دوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ملكشاه حسين بن ملك غياث الدين محمد بن شاه محمود سيستانى (١٣٨٦) تذكرهٔ خيرالبيان. تصحيح انتقادى: عبدالعلى اويسى. پاياننامهٔ دكترى. راهنما: طاهره خوشحال و مرتضى هاشمى. دانشگاه اصفهان.
- نظامی گنجه ای، الیاس الدین (۱۳۸٤) لیلی و مجنون. با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی. به کوشش سعید حمیدیان. چاپ پنجم. تهران: قطره.
- صدیق حسن خان (۱۳۸۹) تذکرهٔ شمع انجمن. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد کاظم کهدویی. یزد: دانشگاه یزد.
- عوفی، محمّد (۱۳۳۵) لباب الألباب. از روی چاپ اروپا به تصحیح ادوارد براون و علامّه قزوینی. با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل به کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابفروشی و چایخانهٔ محمّدعلی علمی.
 - هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹) *مجمع الفصحاء*. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: امیر کبیر.